

نه افغانییم و نه ترک و تناریم
چمن زادییم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بویر ما حرام است
که ما پرورده یک نویهاریم (۱)

سایها آرزو داشتیم روزی گذارم به زادگاه ابو عبد الله
رودکی سمرقندی، آن شاعر تیره چشم روشندل
ببفتد، تا در فضای سرزمین زیبای ماوراءالنهر و در
چشم اندازهای سرسبز و آباد آن، میان رودخانه های
جیحون و سیحون - که در معبر پرفراز و نشیب تاریخ،
شاهد رویدادهایی تلخ و شیرین از گردش روزگار
بوده است - پژواک نغمه های چنگ دلاویز او را از ورای
دیواره های قرون و اعصار بشوم که این غزل را در «پردۀ
عشاق» برای پادشاه زمان خود - نصر بن احمد سامانی -
سروده و خوانده است و بدین وسیله انگیزه عزیمت او
را در باد عیس هرات به بخارا (۲) فراهم کرده:

«بوی جوی مولیان آید همی
یاد یاز مهربان آید همی
ریگ اموی و درشتی راه او
زیر پایم بر نیان آید همی
اب جیحون از نشاط روی دوست
خنک ما را، تا میان آید همی
ای بخارا شادباش و دیر زی
میرزی تو، شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی (۳)»

همچنین دلم می خواست تا روزی در این دیار آشنا،
وصف بخارا را که ابوسعید ابی الخیر میهنه ای، آن پیر
روشن ضمیر در کتاب «اسرار التوحید» ارائه کرده است،
چو بوی خوش آشنایی از زبان نسیم سبکبال این گونه
بشوم:

هر باد که از سوی بخارا به من آید
ز بوی گل و مشک و نسیم سمن آید
بر هر زن و هر مرد کجا بروزد آن باد
گویا مگر آن باد همی از ختن آید
نی نی ز ختن باد چنان خوش نوزد هیچ
کان باد همی از بر معشوق من آید (۴)

و از دیگر آرماتهای دیرینه ام نیز این بوده است که
بتوانم آرامگاه پدر شعر فارسی، استاد شاعران، رودکی
را زیارت کنم. شاعری که تربت او را چنین اثر و طبیعتی
است که به گفته شیخ شیراز «هزار سال پس از مرگ وی
گوش بویی» (۵) هنوز رایحه عشق را به مشام جان
می رساند و با این اشعار نغمه غم زندگی را از خاطره ها
می زداید:

«شاد زی با سیاه چشمان شاد
که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان نباید بود
وز گذشته نکرد باید باد
نیک بخت آن کسی که داد و بخورد
شور بخت آن که او نخورد و نداد

باد و ابر است این جهان فسوس
باده پیش آر، هر چه بادا باد، (۶)

بی گمان، گلگشت در شهرهایی چون سمرقند و
بخارا و ترمذ و خجند و فرغانه و دیدار از آثار باستانی
پر رمز و رازی که بر کرانه های امودریا و سیر دریا از
امیران سامانی و سلجوقی و خوارزمشاهی و سلاطین
مغول به جا مانده است و خود به منزله آینه عبرتی
است برای آیندگان، این فرصت مغتنم را بر ایمان فراهم
می کند که وصف الحال ساکنان خاک شده بر باد رفته
آن سامان را از دهان این سخنگویان خاموش تاریخ به
گوش جان دریابیم که با زبان بی زبانی خود، به ما
رهگذران عاقل چنین هشدارهایی می دهند:

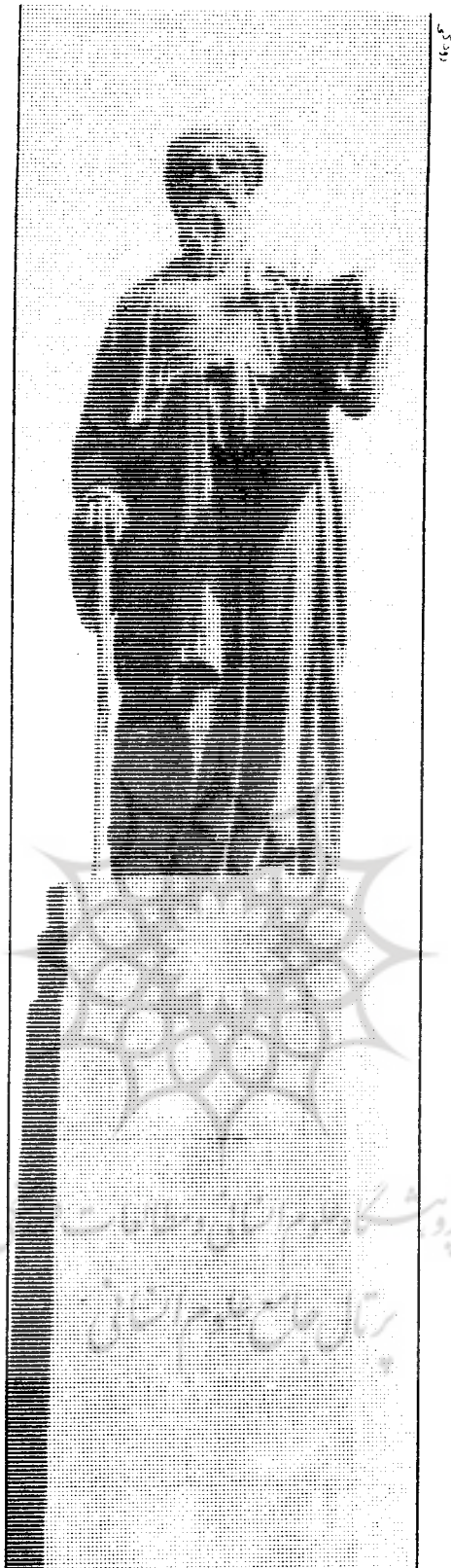
«دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو
پند سردندانۀ بشنو زین دندان
گوید که نواز خاکی، ما خاک توایم اکنون
گامی دوسه برمانه، اشکی دوسه هم بفشان» (۷)

و مآلاً به گفته آن شاعر روشندل سمرقندی این
واقعیت را فراموش می آورند که:

«به سرای سپنج مهمان را
دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندرونیت باید خفت
گرچه اکنونت خواب بردیاست
با کسان بودندت چه سود کند
که به گور اندرون شدن تنهاست» (۸)

اندیشه سفر به ماوراءالنهر (سرزمین شمالی
خراسان بزرگ) از دوران نوجوانی واز ایامی که در
دبیرستان تحصیل می کردم در ذهنم به صورتی خوش
و طرب انگیز، جان گرفته است و از آن هنگام که در
حکایت دوم از دومین مقاله کتاب «چهار مقاله»
نظامی عروضی سمرقندی می خواندیم که «چنین
آورده اند که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان بود
واوچ دولت آن خاندان ایام ملک او بود. زمستان را به
دارالملک بخارا مقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی
یابه شهری از شهرهای خراسان... الخ» (۹) خراسان
بزرگ یافدیم در نظرم عظمتی خاص داشته است.
سرزمینی که تا اوایل قرون وسطا به طور کلی بر تمام
ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر اوت تا کوهپای
هند واقع هستند، اطلاق می شده و به این ترتیب تمام
بلاد ماوراءالنهر را در شمال شامل می شده است (۱۰)
و نامورترین گویندگان پارسی زبان همچون رودکی
سمرقندی، شهید بلخی، عمیق بخارایی، سوزانی
سمرقندی، انیرالدین اخیسینکی، ادیب صابر
ترمذی، نظامی عروضی سمرقندی، قاضی
حمیدالدین بلخی، کافی بخاری، ناصر خسرو
قبادیانی، جلال الدین مولوی بلخی و... را در دامن
خود پرورده است. شاعران بزرگی چون سید حسن
غزنوی (ف ۵۵۶ ه.ق) گوینده نامی سده ششم در
بزرگداشت و وصف آن حکامه ها سروده و احسانات
احترام آمیز خود را نسبت به آن در چنین ابیاتی نغمه
بیان داشته اند:

«هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد
چون دم عیسی در کالبدم جان آرد



چون گل صدبرگ ما را بویکی است

دکتر حسین رزمجو

دل مجروح مرا مرمهر راحت سازد
جان پر درد مرا مایه درمان آرد
گویایی از مجمر دل اه او پس قرنی
به محمد (ص) نفس حضرت رحمان آرد
بوی پیراهن یوسف که کند روشن چشم
باد گویایی که به پیر غم کنعان آرد
یا سوی آدم سرگشته رفته ز بهشت
روح قدسی مدد روضه رضوان آرد
در نوا آیم چون بلبل مستی که صباش
خبر از ساغر میگون به گلستان آرد
جان برافشانم صد ره چوبکی پروانه
که نشی پیش رخ شمع به پایان آرد
رقص در گبزم چون ذره که صبح صادق
نزد او مژده خورشید در افشان آرد» (۱۱)

واینکه که «از مدد بخت کارساز، کامی که خواستم
ز خدا» (۱۲) میسر شد و آرزوی دیرینهام حاصه عمل
پوشیده و حویشتی را در خطه ادب پرور و مرد خیز
ماوراءالنهر (شمال خراسان بزرگ) و در شهر «دوشنبه»
مرکز جمهوری برادر و همکیشان تاجیکستان
می‌نیم، به یاری پروردگار مهربان و همت دوستان
صاحب‌دل «انجمن بین‌المللی تاجیک»، بویژه جناب
آقای حبیب‌الله سعیدمراذاده نایب نخست‌وزیر
جمهوری تاجیکستان و رئیس کمیته تدارکات، امیدوارم
بتوانیم با مبادله آراء و علایق مشترک خود روابط
فرهنگی، سیاسی و اجتماعی میان ملت‌های تاجیکستان
و ایران را محکم‌تر کنیم و برای همکاریها و دوستیهای
آینده طرحی نو در اندازیم.

ابتدا لازم می‌دانم به نکاتی در مورد وطن‌مآلوفی که
مورد احترام همه ماست و سعی هم‌فان در آینده باید بر
تشکیل، گسترش و پاسداری از آن متمرکز شود، اشاره
کنم. خاطر نشان سازم که هر چند به ظاهر ما به
ملتهایی گوناگون وابسته‌ایم، اما با توجه به لغت
«تاجیک» که به «نسل ایرانی فارسی‌زبانی اطلاق
می‌شود که در افغانستان و ترکستان اقامت دارد» (۱۳)
این نسل از قدیمی‌ترین آرمه تاریخ در ماوراءالنهر
سکونت داشته است، چنان که: «در زمان رودکی، شهر
بخارا چونان بیشتر شهرهای ماوراءالنهر محل اقامت
نژاد ایرانی بوده است و شاید یکی از قدیمی‌ترین
مآلوفی باشد که نژاد ما در آن رحل اقامت افکنده -
بویژه از زمانی که پایتخت سامانیان به صورت مرکز
ادبیات فارسی درآمد است و امیران آل سامان در رواج
این زبان هیچ کوششی را فرو نگذاشته‌اند - و هنوز پس
از هزار سال زبان بیشتر شهرهای بخارا و سمرقند و زبان
بازاریان آنها پارسی است و بیشتر مردمشان از نژاد
ایرانی‌اند که امروزه به اصطلاح محلی تاجیک خوانده
می‌شوند» (۱۴). پس ما در واقع هموطنیم و قلبهایمان به
عشق مشترکات مقدس می‌تپد و همین همسانیهای
دینی، زبانی و آرمانی است که زمینه گرد هماییهای را
برایمان فراهم آورده و ما را به تقویت پیوندهای ریشه‌دار
تاریخی‌مان امیدوارتر می‌کند.

در این گفتار بر آنم به یکی از موضوعات مهمی که از
قدیمی‌ترین دوره‌های تاریخ، ذهن افراد انسانی را به
خود مشغول داشته و آراء گوناگون - حتی ضد و نقیض -

در مورد آن اظهار شده، اشاره کنم و آن مفهوم واژه
«وطن» از لحاظ جامعه‌شناسی، همچنین از دیدگاه
عرفان اسلامی است و نیز این نکته که «وطن حقیقی»
کجاست و وظیفه ما در قبال آن چیست؟

بعضی «وطن» یا «میهن» را که در لغت به معنی
«زادگاه، جای اقامت، زادبوم، جای‌انسی» (۱۵) است،
محدوده‌ای از کره زمین یا مردمی که زبانی و نژاد و دین
و تاریخشان یکی است تصور می‌کند و آن را مادر دوم
انسان می‌پندارند.

چنان که گفته‌اند: «الوطن، الامم الثاني» (۱۶) و در
مقابل، برخی معتقدند که در اصل چنین حقیقتی برای
وطن وجود ندارد، برآرمین از آن خدای است و خلق
بنده اویند و چون:

«بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند» (۱۷)

و افراد بشر از پدر و مادری واحد (آدم و حوا) آفریده
شده‌اند و از نظر طبیعت برابر و برادرند، بنابراین
خط کشی‌هایی که تاکنون بر چهره کره جغرافیایی زمین
به نام مرز و گروه‌بندی برای ملیتهای مختلف انجام
شده است، مفهوم و معنایی ندارد و یا به گفته شاعر
ایرانی، ایرج میرزا:

«همه عالم، همه کس را وطن است
همه جا موطن هر مرد و زن است» (۱۸)

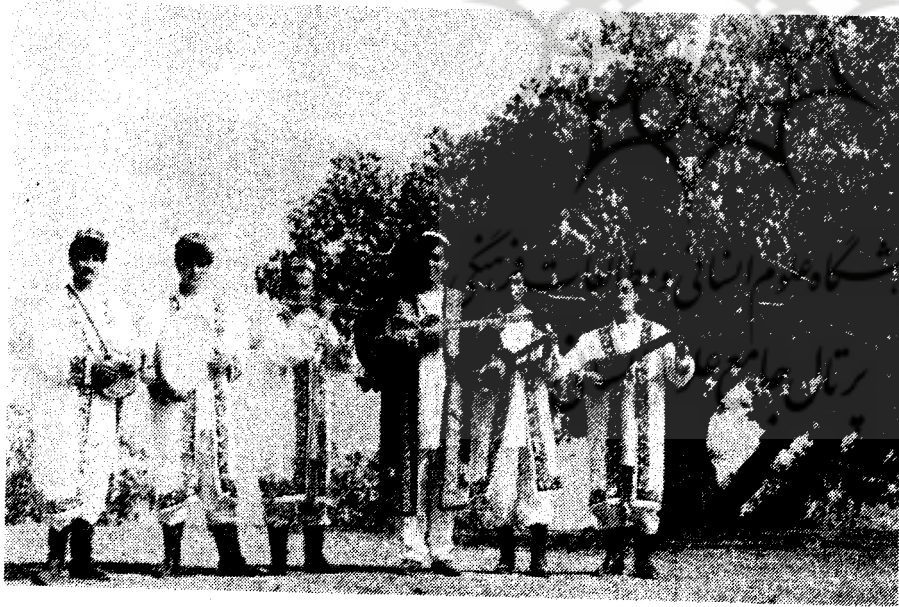
البته مفهوم ملت‌خواهی یا ناسیونالیزم که در جهان
امروز مورد توجه اغلب کشورهاست، بیشتر به عنوان
عاملی است که در برابر هجوم فرهنگی و سیاسی
ایر قدرتها و تجاوز سلطه‌جویانه آنها مطرح می‌شود، و نه
وطن‌پرستی و شوونیسم که اندیشه‌ای است مذموم و
فسادانگیز و تفرقه‌افکن. همچنین مضامینی که در
گذشته و در آثاری چون «شاهنامه» حکیم ابوالقاسم

فردوسی درباره وطن‌خواهی و پاسداری از میهن بیان
شده و چنین توصیه‌هایی شده است.

«ز بهر بروم و بیوند خویش
زن و کودک خرد و فرزند خویش
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم»

تیر برای دفاع از خانه و کاشانه در برابر دشمن و
پاسداری از سرزمین و منافع مردم در قبال جهان‌خواران
تجاوزگری بوده است که در همه ادوار تاریخ جز
استعمار و استثمار انسان هدفی نداشته و ندارند. از
دیدگاه دین جهان شمول اسلام که قلم بطلان بر همه
امتازات نژادی، قبیله‌ای و ملی کشیده است، بنا بر آیه
مبارکه «انا خلقناکم من ذکر و انثی و جنناکم شعوبا و
قبائل لتعارفوا» (۱۹) تفاوتی که از لحاظ زبان، رنگ،
نژاد و ملیت میان افراد بشر وجود دارد، خود نشانه‌هایی
از آیات خداوندی است که از این طریق یکدیگر را
بشناسند و در سایه شناسایی، به همزیستی
مسالمت‌آمیز و برادرائه با هم دست یابند، و گرنه این
اختلاف رنگ و زبان و نژاد، به معنی بیگانگی و احیاناً
وسيلة تخاصم و تنازع میان انسانها نیست و هیچ
انسانی بر انسان دیگر و هیچ ملتی بر ملت دیگر جز به
تقوا برتری ندارد، که «ان اگر مکم عبدالله انقیکم» (۲۰)
از این رو: «اگر قومیت و نژادگرایی را به این معنی
انگاریم که آدمیان گوناگون خلق شده‌اند و به قبایل و
شعوب و ملل منقسم گردیده‌اند و فرهنگها و زبانهای
مختلفی دارند، سخنی ناروا نگفته‌ایم. اما اگر
ناسیونالیزم جایگزین هویت انسانها شود، از
خودبیگانگی پدید می‌آید که خود سرچشمه خصومتها
می‌شود و مقصود از ناسیونالیسم مذموم این است که
آدمی هویت و شخصیت و قوام خود را در قومیت پندارد
و پیوند با قوم و قبیله و ملیت را تنها وسیله شناسایی

یک گروه موسیقی تاجیک با لباسهای محلی و سازهای اصیل ایرانی



خراسان بزرگ یا خراسان قدیم
همواره در نظرم عظمتی خاص داشته است
سرزمینهایی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقعند
نامورترین گویندگان پارسی زبان را
در خود پرورده‌اند.

خویش سازد، چنان که گویی قومیت
 و متقوم شخصیت اوست و یا آن را چون آینه‌ای انگارد
 که خود را در آن و با آن می‌شناسد، بنابراین
 در ناسیونالیسم - به معنی مذکور - امحاء تخصص ملتها
 امکانپذیر نیست، زیرا در چنین حالتی ناسیونالیسم خود
 مستلزم جدایی و پراکندگی و انفصال انسانها از یکدیگر
 است. (۲۲) به گفته علامه اقبال لاهوری کسانی که
 بر اصالت قوم و ملت تکیه دارند و هوادار ناسیونالیسم
 افراطی یا شوونیسم هستند، در واقع با تعصبات ملی
 و وطن پرستانه خود:

و آن چنان قطع اخوت کرده‌اند
 بر وطن تعبیر ملت کرده‌اند
 تا وطن را شمع محفل ساختند
 نوع انسان را قبایل ساختند
 جنتی جستند در بنس القرار
 تا احوال قومهم دار البوار
 این شجر جنت ز عالم برده است
 تلخی پیکار بار آورده است
 مردمی اندر جهان بیگانه شد
 آدمی از آدمی بیگانه شد، (۲۳)

و بی‌گمان در حدیث معروف «حب الوطن من
 الايمان» (۲۴) که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، نظر
 آن حضرت در این گفتار عشق ورزی و دل بستن - و
 احیانا تعصب - به محدوده‌هایی از کره خاک به نام
 کشور و عناوینی چون: ایران و هند و چین و
 تاجیکستان و عربستان نیست، بلکه از لحاظ معمولی و
 عرفانی مقصود از وطن، جای ابدی انسان یا عالم
 ملکوت و جهان مختص به ارواح و نفوس است و یا به
 تعبیر جلال‌الدین مولوی فرزند آدم چونان «نی» است که
 برای مدتی از بیستان حقیقت جدا شده و ناگزیر باید
 بدانجا باز گردد و مالا:

هر کسی کودور ماند از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش، (۲۵)

و در ارتباط با این مفهوم و تصور عالی است که
 می‌بینیم همین فرزانه صافی ضمیر درباره وطن واقعی
 توصیه می‌کند که:

از دم حب الوطن بگذر مایست
 که وطن آن سوست، جان این سوی نیست
 گروهن خواهی گذر زان سوی شط
 این حدیث راست را کم جو غلط
 همچنین حب الوطن باشد درست
 تو وطن شناسی ای خواجه درست، (۲۶)

بنابراین، عقل سلیم و منطق صحیح حکم می‌کند
 که ما ملت‌های مسلمان در روزگار کنونی پیش از آنکه به
 بخش‌های محدودی از زمین پهناور خداوند به عنوان
 وطن و کشورهای بی‌نام‌های ایران، تاجیکستان،
 قریزستان، ترکمنستان، پاکستان، عربستان و غیره
 بیندیشیم، باید بر پایه این اعتقاد که همه آفریده
 خداوندیم و بازگشتمان به خداست با تکیه بر «انالله و
 انالیه راجعون» (۲۷) به گفته اقبال «از اختلافات
 صوری نژاد و نسب و خون و رنگ پوست، چشم

پوشش» و شمارمان این باشد که:
 نه افغانیم و نه ترک و تازییم
 چمن زادیم و از یک شاخساریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
 که ما پرورده یک نوبهاریم، (۲۸)
 و همنوا بگوییم که:

از حجاز و روم و ایرانیم ما
 شبیم یک صبح خندانیم ما
 مسبت چشم ساقی بطحاستیم
 در جهان مثل می و میناستیم
 امتیازات نسب را پاک سوخت
 آتش او، این خس و خاشاک سوخت
 چون گل صدر برگ ما را بو یکی است
 اوست جان این نظام و او یکی است
 مسلم استی دل به اقلیمی میند
 گم مشو اندر جهان چون و چند
 می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم
 در دل او یاهو گردد شام و روم، (۲۹)

و در نتیجه با چنین نغمه‌های شورانگیز و نجاتبخش
 خطاب به همه اقوام و ملت‌های مسلمان عالم صلا
 دردهیم که برای اتحاد با یکدیگر و بازگشت به اصل
 خویش و دستیابی به امت واحدی که خداوند متعال به
 این گونه آیات: «ان هذه امتکم امة واحدة و انارکیم
 فاقنون» تأکید فرموده است، پناهنند و از خوابی گران
 که به دست استعمارگران افسونکار شرق و غرب
 برایشان فراهم شده است، بیدار شوند:

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز
 کاشانه ما رفت به تاراج عثمان خیز
 از ناله مرغ چمن، از بانگ اذان خیز
 از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز
 از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
 خاور همه مانند غبار سر راهی است
 یک ناله خاموش و اثر باخته‌ای است
 هر ذره این خاک، گره خورده نگاهي است
 از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
 از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
 این نکته گشاینده اسرار نهان است
 ملک است تن خاکی و دین روح و روان است
 تن زنده و جان زنده ز ربط تن و جان است
 با خرقه و سجاده و شمشیر و سنان خیز
 از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
 فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ
 فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ

عالم همه ویرانه ز چسبیری افرنگ
 معسار حرم باز به تعمیر جهان خیز
 از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
 از خواب گران خیز، (۳۰)

گمان می‌رود، تحقق کارهایی که در پی بدانها اشاره
 می‌شود، ما را در راه رسیدن به اتحاد و اتفاق و مآلا
 دستیابی به دروازه‌های طلایی مددکار و رهنمون
 خواهد بود.

از آنجا که زبان مهمترین وسیله ارتباط و عامل
 پیوند میان ملت‌ها و کشورهاست، به گفته شاعر ایرانی:

که بیوند هر کشور است از زبان
 زبان در تن ملک باشد چو جان
 زبان است مایه نوازندگی
 برازندگی میوه زندگی
 که راشد زبان نیاکان ز دست
 ز آزادگی دیده بایدش بست
 زبان گر برون شد ز همخانگی
 کشد کار خویشان، به بیگانگی، (۳۱)

و نیز با عنایت به اینکه بیشتر مردم تاجیکستان با
 زبان فارسی آشنایی کامل دارند و بدان تکلم می‌کنند،
 از این رو ما باید در سدد احیا و گسترش این زبان در
 خطه ماوراءالنهر بویژه در تاجیکستان برانیم و برای نیل
 به این هدف لازم است رسم الخط و شیوه نگارش واحد و
 همانندی را برای چاپ کتابها، محلات و روزنامه‌های
 که در ایران و تاجیکستان منتشر می‌شود، اتخاذ کنیم و
 مرکزی را برای طبع و نشر کتابهای درسی و غیردرسی
 مشترک در شهرهای دوشنبه و نهرال ایجاد نماییم.

- با ایجاد نمایشگاههای کتاب، صنایع دستی،
 تفریحی و تفریباتی صنعتی دو کشور در ایران و تاجیکستان
 زمینه ارتباط فرهنگی، هنری، اقتصادی بیشتر را میان
 این دو جمهوری برقرار سازیم.

- کتابخانه‌های بزرگ شهرهای تاجیکستان و ایران
 را با روزنامه‌ها و مجلاتی که در این دو کشور منتشر
 می‌شود، مجهز کنیم و به اندازه نول، هزاره تریس
 کتابهایی را که به زبان فارسی منتشر می‌شود برای این
 کتابخانه‌ها ارسال کنیم.

- در صداوسیما جمهوری اسلامی ایران و
 جمهوری تاجیکستان برنامه‌های مشترک آوازی، هنری
 و فرهنگی را پیش‌بینی و مهیا کنیم و با تشویق آهنگسازان
 بخش تلویزیونی و رادیویی و اختصاص زمانی مناسب
 معین به این برنامه‌ها، مردم ایران و تاجیکستان را در
 جریان رویدادهای خبری و فرهنگی دو کشور قرار دهیم.
 - ترتیب عزیمت گروههایی از پژوهشگران.

تندیس رودکی در یکی از میدان‌های شهر دوشنبه تاجیکستان



دانشمندان، نویسندگان و هنرمندان ایرانی و تاجیک را به این دو کشور فراهم سازیم و از طریق میادلهٔ استاد و دانشجو- بویژه در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی- زمینه‌های همکاری، تفاهم و ارتباط بیشتر را میان دانشگاه‌هایمان ایجاد کنیم و با سرگزاری همایشهایی در شهرهای دوشنبه و تهران و دیگر مراکز فرهنگی تاجیکستان و ایران در راه گسترش مناسبات علمی و ادبی و فرهنگیمان بکوشیم.

- با ایجاد راه‌های زمینی و هوایی، بویژه میان شهرهای دوشنبه، تهران و مشهد تسهیلات بیشتری برای رفت‌وآمد میان این دو جمهوری (با لغو ویزا) مهیا سازیم.

- باتوجه به علایق و پیوندهای مشترکی که از لحاظ زبان و ادب و تاریخ و نژاد- بویژه دین مبین اسلام- میان ملت‌های تاجیکستان و ایران وجود دارد، همهٔ ما باید در صغی واحد و مستحکم، چونان بنیانی مرصوص، مبارزه‌ای را علیه غریزدگی و هجوم فرهنگ منحط غرب و استعمار نو (دشمن دیرینهٔ تمامی ملت‌های مستضعف) آغاز کنیم و برای برخوردارگی از نعمت اتحاد و یگانگی، بنا بر فرمان الهی «واعصموا بحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا»^(۲۲) (به ریسمان محکم خداوند چنگ زیند و پیراکنده نشوید) و با اتکاء به رحمت پروردگار دست در دست یکدیگر برای ساختن اینده‌ای توأم با بهروزی و افتخار بکوشیم.

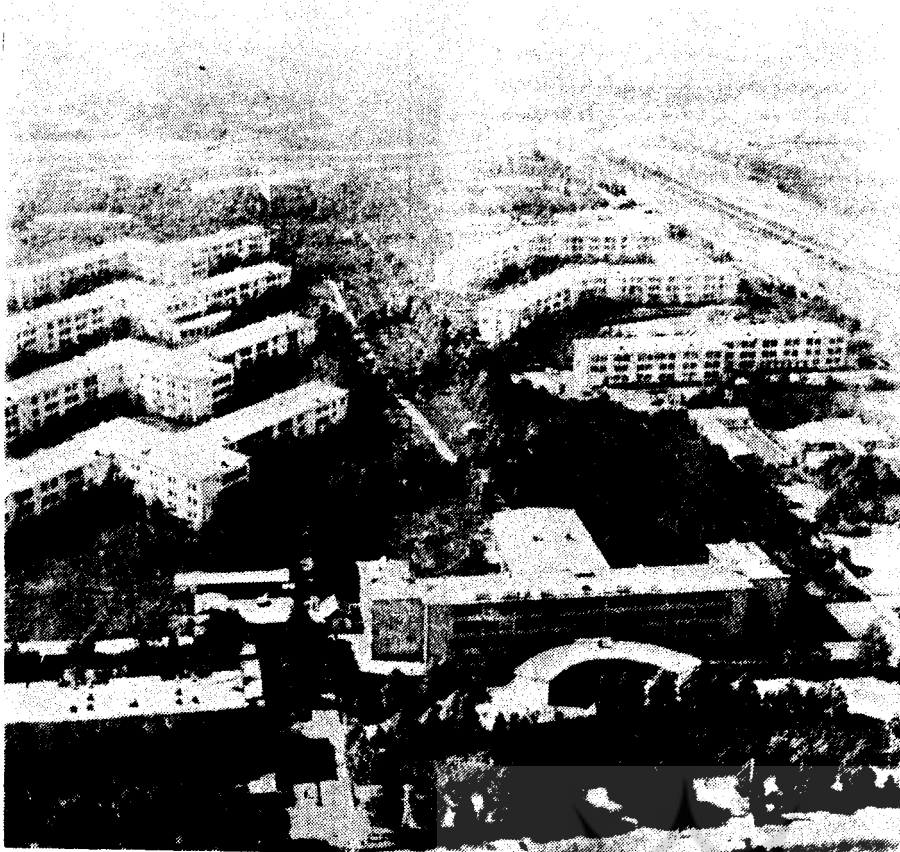
حسن ختام سخن را با ارائهٔ منتخبی از آیات علامه اقبال لاهوری که تحت عنوان «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟» سروده و ضمن این منظومه راه رهایی ملت‌های مسلمان تحت ستم خاوران را نشان داده است، به پایان می‌برم:

پس چه باید کرد ای اقوام شرق
باز روشن می‌شود ایام شرق
در ضمیرت انقلاب آمد پدید
شب گذشت و آفتاب آمد پدید
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد
زیر گردون رسم ولادینی، نهاد
گرگی اندر یوستین بزهای
هر زمان اندر کمین بزهای
مشکلات حضرت انسان از اوست
آدمیت را غم پنهان، از اوست
در نگاهش آدمی آب و گل است
کاروان زندگی بی‌منزل است

ای اسیر رنگ! پاک از رنگ شو
مؤمن خود، کافر افرنگ شو
رشتهٔ سود و زیان در دست توست
آبروی خاوران در دست توست
این کهن اقوام را شیرازه بند
رابت صدق و صفا را کن بلند
اهل حق را زندگی از قوت است
قوت هر ملت از جمعیت است^(۲۳)

بی‌نوشت:

۱- و کلیات اشعار فارسی، محمد اقبال لاهوری، با مقدمهٔ احمد سروش، تهران ۱۳۶۳ ش، انتشارات کتابخانهٔ سنا، ص ۲۰۳.



نمایی از شهر دوشنبه مرکز تاجیکستان

- ۲۰- چهار مقاله، احمدین عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، به اهتمام محمد قزوینی و با تصحیح مجده دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۸ ش، انتشارات ابن سینا، صص ۵۲، ۴۹ و ۵۳.
- ۴- «سرالترجید فی مقامات الشیخ ابی سعید»، محمد بن المنور، تصحیح احمد بهمنیار، تهران ۱۳۵۷ ش، انتشارات کتابخانهٔ ظهوری، ص ۲۳۵.
- ۵- اشاره است به این بیت سعدی:
ز خاک سعدی بیچاره بوی عشق آید
هزار سال پس از مرگش از بینبویی
رک: و کلیات شیخ سعدی، با تصحیح کامل محمد علی فروغی، تهران ۱۳۳۰ ش، انتشارات علمی، ص ۸۲۴.
- ۶- «گزینة سخن فارسی» (۲)، رودکی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۲۵ ش، ص ۶.
- ۷- «دیوان اشعار، خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار، به کوشش و تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران، ۱۳۳۸ ش، انتشارات زوار، ص ۳۵۸.
- ۸- «گزینة سخن فارسی» (۲)، رودکی، همان، ص ۴.
- ۹- «چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی»، همان، ص ۴۹.
- ۱۰- «الغنامه»، تألیف علی اکبر دهخدا، ذیل واژهٔ خراسان.
- ۱۱- «دیوان اشعار، سید حسن غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۸ ش، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۰.
- ۱۲- اشاره به این بیت از خواجه شیراز:
ساقی بیا که از مدد بخت کارساز
کامی که خواستم ز خدا شد میسر
رک: «دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی»، به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بی‌تا) انتشارات کتابفروشی زوار، ص ۲۲۴.
- ۱۳ و ۱۴- «الغنامه دهخدا»، زیر کلمهٔ تاجیک.

- ۱۵- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، زیر واژهٔ وطن.
- ۱۶- «امثال و حکم»، علی اکبر دهخدا، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ص ۶۸۹.
- ۱۷- «گلستان»، مصلح الدین سعدی شیرازی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، ۱۳۴۸ ش، انتشارات صفی‌علی‌شاه، ص ۷۹.
- ۱۸- «دیوان اشعار، ایرج میرزا، جلال الممالک علی یحیی میرزا، به کوشش دکتر محمد جعفر محبوب- تهران (بی‌تا)، نشر اندیشه، ص ۱۲۷.
- ۱۹- «شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، چاپ سروخیم، ج ۴، ابیات ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸.
- ۲۰- «سوره مبارکهٔ حجرات/ آیهٔ ۱۳».
- ۲۱- «سوره مبارکهٔ حجرات/ آیهٔ ۱۳».
- ۲۲- مقالهٔ «از خودبینی و ناسیونالیسم»، دکتر عبدالکریم سروش، «کیهان فرهنگی»، سال دوم، مهرماه ۱۳۶۴ ش، ص ۱۴.
- ۲۳- و کلیات اشعار فارسی، اقبال لاهوری، همان، ص ۷۸.
- ۲۴- رک: «سفینهٔ البحار»، ج ۲، ص ۶۶۸، به نقل از: احادیث مشنوی، به جمع و تدوین، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۲۷ ش.
- ۲۵ و ۲۶- «مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی به کوشش رینولد الین نیکلسون، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳ ش.
- ۲۷- «سوره مبارکه بقره/ آیهٔ ۴۶».
- ۲۸ و ۲۹ و ۳۰- و کلیات اشعار فارسی، اقبال لاهوری، همان، صص ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲.
- ۳۱- «سرودهٔ بزمان بختیاری»، شاعر معاصر ایران.
- ۳۲- «سوره مبارکه آل عمران/ آیهٔ ۱۰۳».
- ۳۳- و کلیات اشعار فارسی، اقبال لاهوری، همان، صص ۴۱۰ و ۴۰۹.